

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

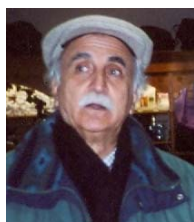
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: گرامی یاد کبیر توخی
مرتب و ویراستار: احمد پوپل
۳۰ می ۲۰۲۱



گرامی یاد کبیر توخی

خاطرات زندان

جلد پنجم- ۲۹

(شمه ای از جنایات سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران خلقی، پرچمی و خادی آن در زندان مخوف پلچرخ)



افشای بیرحمانه جنایات
سوسیال امپریالیزم شوروی
در زندان پلچرخ و خارج از
آن و مقایسه آن با جنایات
امریکا در زندان های
افغانستان و عراق و خارج
از آن ، امر خوبی است در
جهت ارتقای سطح آگاهی
سیاسی مردم افغانستان
و برپایی یک مبارزه
مترقی و مردمی علیه تجاوز
امپریالیزم جنایتکار امریکا
و شرکاء .

۵۳- انتقال به اتاق زندانیانی که مدت حبس شان تعیین شده بود.

به هر رو، بعد از مدتی اقامت در این اتاق، روزی، دروازه «اتاق محصلین» باز شد و چند تن سرباز روسی وارد اتاق شدند. با هر بار آمدن سربازان روسی زندانیان فکرمی کردند: «باز هم برای بردن زندانی یا زندانیان اعدامی آمده اند!» سرگرده سربازان لست دست داشته اش را باز کرد و گفت: «نام و ولد هرکی را خواندم فوراً کالای خود جمع کرده از اتاق خارج شود».

نام خوانی آغاز شد. نام یک تن از رفقاء خوانده شد. رفیق اسم پدرش را گفت. وی فوراً اسباب و اثاثیه اش را برداشت و از اتاق خارج شد. به همین ترتیب سایر رفقاء از اتاق بیرون شدند و در دهلز ایستادند. سرباز گفت: «به منزل ۳ بالا شوید! خودش در پیشاپیش ما قرار گرفت. به دهلز منزل سوم که رسیدیم، سردهسته جنایتکاران به طرف سمت راست، طرف جنوب شرق در برابر یک اتاق ایستاد. نگهبان فوراً دروازه اتاق را باز کرد. بعد از این که نام رفقاء خوانده شد، گفت: «عجله کنید به داخل اتاق بروید!» ۴ اتاق بزرگ منزل سوم سمت جنوب دهلز اختصاص به زندانیانی داشت که مدت حبس هایشان را «محاکمه استعماری» تعیین کرده بود.

به اتاق بزرگ داخل شدیم. یک تعداد معدود رفقای چپ انقلابی که در آن اتاق زندانی بودند، همه از جاهایشان برخاسته با ما بغل کشی و جور پرسانی نموده اسباب و اثاثیه هایشان برداشته به بالای چپرکت های دو منزله خالی گذاشتند. آنگاه با جای و شیرینی از ما استقبال کردند.

در این اتاق بزرگ زندانیان از هر محفل و گروه و سازمان و احزاب منسوب به طیف های مختلف سیاسی با قید های ابد (از ۱۶ تا ۲۰ سال حبس)؛ قید های طویل (از ۱۱ تا ۱۵ سال حبس)؛ قید های متوسط (از ۶ تا ۱۰) و قید های کم (از ۱ تا ۵ سال حبس)، شب های پراضطراب و روز های پر درد و اندوه را سپری می کردند. یک پایه تلویزیون رنگه در گوشه اتاق مانده بودند تا زندانیان از اخبار و تبلیغات دولت مزدور خبر شوند و متیقن گردند که «انقلاب ثور» شان «برگشت نا پذیر» است.

روز ها به کندی و نا آرامی و شب ها به مشقت و بی خوابی گشوده می گذشت. اشتغال روزانه ما عمدتاً جر و بحث های سیاسی - ایدئولوژیک در محدوده چگونگی تشکل سازمانها و تداوم مبارزه روزانه در سطح شهر کابل و بعضاً خارج از آن، همچنان چگونگی سازماندهی، ساختار های تشکیلات مخفی در سایر ولایات دور می زد. بحث روی صحت و سقم خط مشی سازمان ها در شرایط اشغال و بسا مسائل عیدیه دیگر هم شامل جر و بحث های ما بود. روی گرفتاری رفقای چپ شعله ئی در آغاز کودتای منحوس ۷ ثور ۱۳۵۷ هم صحبت می کردیم و به کمبود کار در شرایط مخفی هم نقد هائی داشتیم و در مورد کمبود کاربرد شیوه مبارزه با پولیس سیاسی و نفوذ آنان در داخل گروه ها و سازمانهای کمونیستی کشور بحث های داغی در میان رفقاء باز می شد و نقد و نظرات خود را رفقاء با همدیگر در میان می گذاشتیم. این به هم جوشی مستحکم مایه نگرانی اطلاعات زندان و همینطور سبب دلوایسی مکتبی های احزاب و گروه های اخوانی می شد؛ از همین منظر شعله ئی ها در میان زندانیان از اتوریته و صلابت و احترام عمیق و آمیخته با محبوبیت خاصی برخوردار بودند.

رفقای طیف انقلابی منسوب به گروه ها و سازمان های مختلف در چهار اتاق منزل سوم بلاک - ۲ تقسیم شده بودند و باهمدیگر به نوعی مخفیانه ارتباط می گرفتند. اگر جر و بحث و گاهی هم که تقابل رفیقانه نمی داشتیم حس می کردیم در ورطه شدید بی مسؤولیتی دست و پا می زنیم.

هوای اتاق به خاطر شدت گرمی ماه سرطان ۱۳۶۰ جانفرسا شده بود. تفریح و هواخوری هر روزه نبود. زمانی که لازم می‌دیدند اجازه برآمدن زندانیان را به صحن بلاک می‌دادند در غیر آن همان بهانه‌های همیشگی را با بی‌اعتنائی می‌دادند «برو بنشین در جای، هیأت آمده»، یا «احضارات درجه یک است. برو! بیرون رفتن نیست».

روزهای مملو از اضطراب‌کشنده «پایوازی» هم فرا می‌رسید. زندانیان همه به امید شنیدن خبرهای امیدبخش مبنی بر زنده بودن اعضای فامیل هایشان بودند. آوردن و دادن لباس و مقداری مواد خوراکی همراه با پرزه خط برای زندانیان مستلزم تحمل گرمائی جانسوز دامنه کوه چکری و نشستن پایوازان در برابر دروازه بزرگ زندان پلچرخ به انتظار گرفتن پرزه خط جوابیه از زندانیان شان بودند.

چرخ زندان به سنگینی کوه چکری در روزهای روشن و نیمه روشن و شب‌های ظلمانی و اعدام‌های دسته جمعی آذیخواهان در نهایت کندی از روی سینه هایمان عبور می‌کرد. در همین روزهای وحشت و دهشت در نوبت تفریح و یا در نوبت خرید از کانتین عده‌ای از رفقاء را در رهروها و کنج و کنارها می‌دیدیم و اخبار درون و بیرون زندان را که از زندانیان خودی و سایر زندانیان شنیده بودیم با همدیگر مبادله می‌کردیم.

اوایل ماه سرطان ۱۳۶۰ بود که شنیدیم استاد صدیق (مشهور به «شکم کته») را که به اصطلاح مدت «جزائی» اش در بلاک - ۱ تمام شده بود، به بلاک - ۲ انتقال داده‌اند. وی همین که به بلاک - ۲ رسید، در نوبت تشناب و یا نوبت کانتین به یکی از رفقای چپ انقلابی که هم‌اتاقی ما بود پیام رفیق بهمن را داده تأکید کرده بود که «بهمن گفته پیام را به توخی بگو در صورتی که وی را نیافتی آن را به داکتر (ح) بگو، هرگاه وی را هم نیافتی به رفیق فاروق غریزی بگو» [*]

مطالب تذکار یافته در بالا را با رفقای ساوو در میان گذاشتم. پیام رفیق بهمن سؤالات زیادی را در موارد مختلف به میان کشید که مایه نگرانی تمام رفقاء شد. از جمله پرسش نخست این بود: «آیا این پیام درست است و یا ساخته و پرداخته اطلاعات زندان می‌باشد». «زندگی نوین» چه مفهوم دارد؟ موضوع «مذاکره با دولت» بر سرچه است؟ مسلماً این مذاکره باز هم تأکید دولت بر سر مصاحبه تلویزیونی ست و یا وحدت تشکیلات سازمان ساوو با دولت دست‌نشانده - در واقع ادغام ساوو با دولت دست‌نشانده بود [که سازمان پیکار بعداً این خیانت تاریخی را «با هر دو دیده» پذیرفته و سلاح بر زمین گذاشت و از مشی انقلابی سازمان و مائوتسه دون اندیشه (به زعم برژنیف «مائویم») در آن سند امضاء کردند و در رادیو تلویزیون بی‌شرمانه به نقد از خود و از مائوتسه دون اندیشه پرداختند و حلقه تسلیمی بر گردن نهادند!]

۵۴ - خبری تکان دهنده که زندانیان ساوو را در زندان پلچرخ به ماتم نشانده

یکی از اندوه‌بارترین، تکان‌دهنده‌ترین و بدترین لحظات زندگی در زندان پلچرخ را در همین اتاق «قیدی‌ها» تجربه کردیم.

در روز ۱۸ و یا ۲۰ ماه سرطان بود جبران صاحب را که از مدت‌ها قبل از گارگاه بلاک - ۲ به کارگاه بلاک - ۱ انتقال داده بودند؛ زمانی که دید یک زندانی را از بلاک - ۱ به بلاک - ۲ انتقال می‌دهند، به آن شخص که مورد اعتمادش بود چنین گفت:

«به رفقای ساوو بگو که در روز ۱۲ سرطان ۱۳۶۰ شش تن از رفقای رهبری ساوو [بهمن، مسجدی، لطیف محمودی، یونس زریاب، شیر علم و نجیب] را در میدان میان دیوار بزرگ و دیوار دومی بلاک - ۱ با فیر ماشیندار اعدام کردند. سرتان سلامت باشد».

خبر اعدام رفقای رهبری ما یکی از بدترین، دردناکترین و لرزاننده ترین خبرهایی بود که تا آن لحظه در زندان پلچرخ به اطلاع ما رسانیده شده بود.

آن روز تو گوئی در میان فوران آتشفشان قرار داده شده بودیم. فقط می سوختیم و سوختن و افروختن ما را، جز خودمان، هیچ کس دیگر حس نمی توانست.

اخبار اعدام اعضای رهبری « سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی » (ساوو) به سرعت در سراسر زندان پلچرخ پیچید. در مجموع طیف چپ انقلابی (به بار معنایی « شعله ئی » ها) را عزادار ساخت. مرگ کمونیست های تسلیم ناپذیر ساوو، مرگ به سبکی پر قوت نبود؛ مرگی بود به سنگینی کوههای پامیر.

سر انجام چاشت روز پنجشنبه ۱۵ اسد سال ۱۳۶۰ [که مدت ۱۲ - ۱۳ روز از اعدام رفقاء می گذشت]. بعد از این که قره وانه چاشت را آوردند و نان را صرف کرده بودیم که صدای منحوس باز شدن دروازه اتاق بلند شد. سر و کله یک صاحب منصب مسن از اهالی هرات که قد بلند و هیکل ورزیده ای داشت؛ همراه با سرباز شوروی در اتاق نمایان گشت صاحب منصب قدیمی نزدیک چپرکت رفقاء که رسید، درنگ نمود و به لست دست داشته اش نگاه کرد. آنگاه با آواز بلندش گفت: « کبیر ولد و حمیدالله ولد ...! زود باشید کالایانه جمع کنید، از این اتاق بیرون شوید! ».

بعد از برداشتن اسباب و اثاثیه مختصر با رفقای هم سازمانی و چند رفیق دیگر « خدا حافظی » کرده اتاق را ترک کردیم.

به نزدیک دروازه بزرگ بلاک-۲ که رسیدیم، صاحب منصب هراتی گفت « همین جا ایستاده شوید! ». لحظات، چون گذشته های دردناک و هراس انگیز به کندی می گذشت. مدتی سپری شد. سربازان چند تن زندانی که مشتمل بودند بر عبدالرشید سرحدی؛ صوفی عبدالرحمن معروف به صوفی P.H.D.؛ عزیز معلم؛ معلم صاحب صالح و شفیع را به نزدیک دروازه آوردند.

بعد از سلام و علیک و جور بخیری، از این که ما را به کجا انتقال می دهند، حدس هائی زدیم. و از یکدیگر سؤال هائی کردیم. سر انجام « صاحب منصب هراتی » [قد بلند و دارای جثه قوی که همیشه می کوشید با سخنان نرم و آمیخته با طنز و کلمات خنده برانگیز و ظاهراً « دوستانه » با زندانیان صحبت کند و به آنان وانمود سازد که « از روی اجبار در زندان خدمت می کند؛ ورنه وی با اینهمه مهربانی کجا و زندان کجا! »] با همان سرباز شوروی و همراه با چند سرباز مزدور دیگر از اتاق دفتر که متصل به دیوار رو به روی دروازه بلاک - ۲ ساخته شده بود، بیرون شدند. دو سه نفر شان در پیش روی « کاروان کوچک مان » و چند سرباز دیگر هم در عقب مان قرار گرفتند. آنگاه صاحب منصب محیل به ما دستور داد که حرکت کنیم.

۵۵ - « بلاک - ۱ » ، یا سیاهچالی در طبقه سوم

راه پر از گرد و خاک (بین دو دیوار زندان دایره وی و بلاک - ۲) را به طرف شمال پیمودیم، صاحب منصب مزدور به طرف دست چپ (راهی که از برابر بلاک - ۱ عبور می کند) پیچید. نزدیک دروازه بلاک-۱ که رسیدیم وی امر توقف داد. خودش وارد اتاق متصل به دروازه بلاک - ۱ شد. بعد از مدتی سر و کله یک تن از جلادان نامدار زندان پلچرخ [که در میان زندانیان به « شمس الدین کور پنجشیری »، یا « جلاذ کور » معروف شده بود] همراه با « صاحب منصب مسن » و دو - سه سرباز روسی از اتاق نگهبانان بیرون شدند. این خاین ملی و مزدور روسها قومندان بلاک - ۱ بود، « شمس الدین کور » سراپای هر هفت زندانی را با دقت یک قصاب که به گوسفندان قربانی نگاه می کند، دید. لست را از دست « صاحب منصب هراتی » گرفت و اسم هر زندانی را خواند. بعد از این که اسم پدر

زندانی را پرسید، امر کرد تا هرچه زودتر از دروازه گذشته وارد صحن بلاک - ۱ (یا «بلاک مرگ») شوند. بعد از پایان مراسم تحویل گیری به عبدالرحمن [یک تن از سربازان از بیک شوروی که زیر پوشش از بیک افغانستان خودش را پنهان کرده و در دوره تره کی - امین هم در زندان صدارت شامل تیم شکنجه گران بود]، گفت «این ها را به اتاق تاریک "پُرثو کن" !» (پرتاب کن).

جلاد خاموش و کم گپ که زندانیان دوره تره کی و امین درمورد شیوه هراس برانگیز شکنجه هایش قصه ها می گفتند، به نرمی گفت «از پشتم بیایید!» وی را دنبال کردیم. زینه های منزل ۱ و منزل ۲ را که پیمودیم وارد دهلز منزل ۳ شدیم. از دهلزی که به طرف غرب امتداد داشت، عبور نمودیم. عبدالرحمن جلاد در برابر دروازه آخری رو به جنوب توقف کرد. نگهبان کوته قفلی های منزل ۳، که قد کوتاه داشت و از اهالی شمال کابل بود دروازه نمره ... را باز کرده با تبختر امر کرد: «داخل شوید!» وقتی همه داخل شدیم دروازه را قفل کرد و از اتاق دور شد.

بعد از این که از کوته قفلی های صدارت وارد زندان مخوف پلچرخ شدیم، این نخستین باری بود که خود را در یک اتاق تاریک که کلکین و روشندان را با تخته چوب بسته و میخ کرده بودند، یافتیم. یک گروپ ضعیف دود زده به روشنی ۵ یا ۱۰ شمع، اتاق را اندکی روشن ساخته بود. در گوشه اتاق تعدادی کمپل و توشک و بالشت که بوی خون میداد و از دوره امین جلاد به جا مانده بود وجود داشت. کلکین های اتاق را که به طرف جنوب زندان باز می شد، اگر نمی بستند فامیل امین را با دو - سه نفر زندانی زن - از جمله خانم محموده عضو ساوو - که در یک اتاق بزرگ تعمیر یک منزله آن طرف زندانی بودند دیده می شد، گشت و گذار آنان در صحن جنوبی از بین درز تخته های میخ شده دیده می شد. عده ای از زندانیان بلاک - ۱ گاهگاهی یاد می کردند که زندانیان خطرناک را در همین اتاق تاریک شکنجه می کردند تا داد و فریاد و ضجه و ناله هایشان به صحن دو طرف شمال و جنوب زندان نیچد.

اسباب و اثاثیه ساده خود را در یک طرف اتاق گذاشته دست به کار شدیم تا از لابه لای کمپل و بالشت و توشک هائی که خون خشک دلمه شده در آن آنها دیده می شد، «بهتر» هایش را که قدری پاک تر از بقیه آنها بود، برای خود جدا کنیم.

کار انتخاب ما که به پایان رسید و در نزدیک دیوار جنوب تعمیر که آن طرفش خالی بود و اگر پنجره ای می داشت می توانستیم زمین های زراعتی و برخی جاهای دامنه کوه چکری و گوشه ای از شاهراه کابل ننگرهار ببینیم.

هفت زندانی که در این اتاق تاریک پرتاب شده بودند، مرکب بودند از کبیر توخی عضو «سازمان انقلابی و طنپرستان واقعی»؛ حمید الله سیماب متهم به عضویت در همین سازمان («ساوو»)؛ معلم صاحب صالح عضو کمیته مرکزی سازمان تسلیم شده ای «پیکار»؛ عبدالرشید سرحدی عضو نفوذی خاد در باند جمعیت اسلامی ربانی - مسعود؛ صوفی عبدالرحمن از اهالی هرات دارنده درجه PHD از کشور بلغارستان عضو «ریاست عمومی ضبط احوالات» شاه، «مصونیت ملی» داوود خان، «اگسا» ی تره کی و «کام» ی امین بعداً عضو «ریاست عمومی خاد» نجیب؛ عزیز معلم عضو فرکسیون امین جلاد، کارمند در وزارت تعلیم و تربیه؛ همچنان شفیع عضو حزب اسلامی.

حبس یا گویا «جزائی ۴۵ روزه مان» در این کوته قفلی تاریک و نهایت گرم و مرطوب آغاز یافت.

ادامه دارد

[*] - اینک متن پیام رفیق بهمن (که از رابطه استاد صدیق با اطلاعات چیزی نمی فهمید).

«پیامی را که رفیق بهمن به من داده چنین است: این پیام رفقاء را نخست به رفیق توخی بده، اگر وی را ندیدی به رفیق (ح. ر.) بگو، هرگاه وی را هم نیافتی به رفیق فاروق غرزی بگو! "رفقای بلاک - ۱" رفقای مرکزی»

زندگی نوین را برایتان تبریک می گویند و تأکید نموده اند که رفقاء خواهان این اند که نباید هیچ یک عضو سازمان ساوو به نمایندگی از سایر اعضای ساوو با قومندان عمومی [خواجه عطا محمد وفا] به تنهایی صحبت نماید. هرگاه قومندان عمومی خودش چنین خواستی را با یک عضو ساوو مطرح نماید، در جوابش گفته شود "هر تصمیمی که رفقای مرکزی ما بگیرند همان تصمیم مورد قبول ما هم است." » .